

ماو گرچها: خیلی نزدیک اما دور

well/خبرگزاری آران

نوشته شده توسط حجت الله ایوبی

خبرگزاری آران/سرویس گرجستان

ما و گرچها: خیلی نزدیک اما دور گرجستان در چند قدمی ما واقع شده است. اگر با خودروری شخصی صبح زود راه بیفتیم غروب می توانیم درحمامهای آب معدنی تفلیس خستگی سفر را از تن بدر کنیم و برای دیدن تاریخی کهن و مردمانی باصفا آماده شویم. گرجستان چهارراهی است آبی و کوهستانی و جلگه های سرسبز که آسیا را از اروپا جدا میکند. گرجستان کوچک امروز به صحنه رقابت جدی بزرگترین قدرتهای جهان تبدیل شده. روسها در آبخازی و اوستیای جنوبی چنگ و دندان نشان میدهند و آمریکاییها در خیابانها و هتلها این کشور پرسه می زنند. اما مردمان گرجی در پی هویت گم شده خویش اند و در لابلای پلگینه پوش، خطوط گرجی، شعر و ادب و بناهای تاریخی، «خود» را می جویند. در این سفر تاریخی نه خبری از اتحاد جماهیر شوروی است و نه هیچ سر و سویی از آمریکاییهاست. آنجا که سخن از "من" گمشده گرجی است چاره ای جز گذر از کوی و برزنهای شاهنامه، معماری های ایرانی، بناهای قاجار و مینیاتورهای ایرانی و بویژه میراث صفویه نیست. برپایی نمایشگاه نقاشی دوازده هنرمند گرجی در نگارخانه موسسه فرهنگی اکو مقدمات سفری به این دیار را فراهم کرد. شاید آن روزهایی که بازسازی ساختمان جدید موسسه فرهنگی را آغاز کردیم اصرار بر تبدیل طبقه زیرزمین به نگارخانه برای خیلی ها پرسش برانگیز بود. اما اکنون که چیزی از گشایش نگذشته، کسی تردید ندارد که خیابان ناز تنها به دلیل همین نگارخانه کم کم به وعده گاه هنر و هنرمندان تبدیل می شود. این خیابان با همه نازیش تا کنون این همه نقاش و خوشنویس و استاد و سفیر به خود ندیده بود. در روز گشایش نمایشگاه 12 نقاش گرجستانی میشود گفت که همه بزرگان نقاشی و خوشنویسی ایران آمده بودند. آقای نیکلو و سفیر گرجستان در ایران بسیار خوشحال بودند. نمایشگاه نقاشان گرجستان واقعا موفق بود. آقای بوغاتزه رئیس فرهنگستان هنر گرجستان که چیدمان نمایشگاه را خودش انجام داده بود جایش خالی بود. شاید اوهم تصور چنین استقبال با شکوهی را نداشت. آقای زارع که مسئولیت این نمایشگاه را پذیرفته بود جا داشت که خرسند باشد. او بی سر و صدا وبی ادعا این نمایشگاه را برپا کرده بود. اگر چه نظریه های کارشناسانه با این جور کارها مخالف است آن هم برای کشوری که عضو اکو نیست. البته واقعا شاید هم حق همین باشد، ولی تجربه مدیریت فرهنگی ام به من آموخته که کارخوب را باید انجام داد. برای کارنکردن هزار و یک دلیل وجود دارد ولی کار کردن تنها یک دلیل می خواهد و آن هم عشق و انگیزه. خلاصه در این سالها دریافتم که راه با رفتن درست می شود و از نظرات به اصطلاح کارشناسانه جز جلسه، و صورت جلسه و در آوردن محورها و بعد ابلاغ و پس از مدتها پیرو ... چیزی در نمی آید. از روزگاری که خدمت به اهالی فرهنگ را پیشه خود ساختم رابطه ام با پیپ و قهوه ونگاههای عاقل اندرصفیه کارشناسانه حسابی به هم خورد. بگذریم.... آوازه این نمایشگاه دستکم در وزارت فرهنگ گرجستان حسابی پیچید. دعوتنامه وزیر فرهنگ این کشور شاید برای قدرشناسی و بیشتر برای گشایش دربهای جدید همکاری بود. آقای نیکلوکه خود استاد زبان و ادبیات فارسی است و مدتهاست برای نزدیکی دو کشور می کوشد سخت به این دیدار امیدوار بود. رابزن فرهنگی ما دراین کشور بارها با نامه و تلفن از ما خواسته بود تا نمایشگاه خوشنویسی اکو را درتفلیس برپا کنیم. از آقای سفیر هم پیامهای مثبت می رسید. همه چیز برای دیدار از شهر تفلیس، عروس قفقاز آماده بود. پرواز با هواپیمایی کمی بزرگتر از یک اتوبوس هم حال و هوای خودش را دارد. آدم واقعا روی هوا بودن را با تمام وجود احساس می کند. نقاشی های گرچها را هم بدون رعایت همه اصول دیپلماتیک همراه خودمان بردیم تا هم زودتر به مقصد برسد و هم هزینه بار ندهیم. پس از تشریفات و خوش و بش با مستقبلین که با چشمهای پف کرده نیمه شب به دیدارمان آمده بودند در هتل رادیسون که ظاهرا بهترین هتل شهر بود و انصافا هم بسیار خوب بود مستقر شدیم. آقای خزاعی رابزن فرهنگی کشورمان برنامه های سفر را به خوبی تنظیم کرده بود. او نخستین رابزن فرهنگی ایران در تفلیس است. اولین بودنش این خوبی را داشت که دست کم جور کار قلیها را نباید می کشید. کارش حسابی گرفته. آقای خزاعی به کارش عشق می ورزد و در جای خودش فرارگرفته. روزچهارشنبه اول تیرماه ساعت 12 آقای صابرسفیرمحترم کشورمان در انتظار بود. بخشی از یکی از زیباترین پارکهای این شهر را آقای شوارت نازده به جمهور اسلامی ایران داده بود تا بساط نمایندگیش را به دلخواه خود در بهترین نقطه شهر برپا کند. اگرچه عده ای هم آن روزگار به عنوان اعتراض تظاهراتکی در این مکان برپاکردند ولی آقای شوارت نازده با این کار نشان داد که قدرشناس کشوری است که بیشتر از همه استقلالشان را به رسمیت شناخته بود. بنایی که در این نقطه زیبا ساخته شد تنها ارتباطش با ایران تابلوی زیبایی است از استاد احصائی که در دفتر کار آقای سفیر بر سینه دیوار نشسته بود. به غیر از این تابلو که در این ساختمان نه مدرن و نه سنتی، نه ایرانی نه غربی و خلاصه نه هیچی نشسته تنها نشان ایرانی و اسلامی بودن این بنای نه چندان خوش ترکیب بود. سفیر به مهربانی از ما پذیرایی کرد. او اهمیت رابطه فرهنگی با تفلیس را به خوبی دریافته بود و با تمام وجود از این اقدام اکو حمایت می کرد. ازبرنامه امضای یادداشت تفاهم بسیار خوشنود بود. رابطه بسیار صمیمانه بین رابزن و جناب سفیر هم حکایت از درایت رابزنی و هم خوش قلبی و فرهنگ دوستی آقای صابر داشت. پس از گپ و گفت و نماز به سوی وزارت فرهنگ روانه شدیم. آسانسورها در دست تعمیر بود. وچه خوب شد که سه چهار طبقه را از پله ها رفتیم. هر طبقه نمایشگاهی از هنرهای مختلف بود. گرافیک، عکس و یکی از طبقات هم چندین عکس با کیفیت بالا از مینیاتورهای ایرانی ایرانی. آقای روروا وزیر فرهنگ به استقبالمان آمد. جوانی و البته نشاط و سادگی اش بسیار جذاب بود. از کراوات و تشریفات خبری نبود. صحبتها بسیار صمیمی بود. به او گفتم مینیاتورهایی که در ورودی این طبقه به نمایش گذاشته اید تصویری است از لزوم برقراری این رابطه. او از صدها واژه فارسی، بناهای قاجار و صفویه در دیارش گفت. ما هم از فریدون شهر وگرچانش، گرجی محله مازندران، الله وردی خان گرجی و سی وسه پلش و خلاصه از هزارویک دلیل ضرورت پیوند دوباره دولت گفتیم. امضای قرارداد با حضور خبرنگارهای مختلف انجام شد. آوازه اکو در گرجستان هم پیچید. خیلی ها حتما برای اولین بار نام این سازمان منطقه ای شصت ساله را می شنیدند. آقای وزیر هم به تازگی با اکو آشنا شده بود از من می خواست که در باره اکو و اهدافش برایش بگویم. به هر حال اکو تنها سازمان مهمی است که مقررش در ایران است و از سال 1960 تشکیل شده. موسسه فرهنگی هم از سال 1963 در حال فعالیت است. نام اکو باید سر همه زبانها باشد. اما در همین ایران هم هیچ کس اکو را نمی شناسد. چه رسد به گرجستان که عضو هم نیست. یکی از اساتید خوشنویس ماههای اول کارم از اکو به جلسه انجمن رفته بود برای تاخیر عذرخواهی کرد گفته بود که اکو بودم همه گفتند خدا بدنده قلبتان طوری شده. امیدوارم الان وضع فرق کرده باشد. خلاصه تفاهمنامه امضا شد و قرار ومدار اولین برنامه فرهنگی هم گذاشته شد. ضیافت ناهار آقای وزیر در رستورانی زیبا و سنتی برگزار شد. به خاطر ما آقای وزیر ساعت 15 یعنی زودتر از همیشه ناهار خوردند. در این دیار هیچ کس عجله ندارد همه آرام و راحت و قانع اند. برای شروع کار عجله ای نیست. فروشگاه از ساعت ده، بازارهای دستفروشی و به قول گرچها شیطان بازارشان از ساعت یازده بساط می کنند. با اندک فروش هم قانع اند ساعت چهار الی پنج بعدالظهر هم بساطشان را جمع می کنند و میروند سراغ زندگی و زن وبچه هایشان. ناهار خوردن زودتر از ساعت سه بعدالظهر رسم نیست. آقای روروا علاقه فراوانی به خوشنویسی دارد و خواهان برگزاری نمایشگاهی از آثار خوشنویسان اکو دراین کشور است و گرچها زبانشان گرجی و رسم الخطی خاص خود را دارند که ویژه آنهاست. اتفاقا همانطوری که آقای نیکولو هم می گفت این رسم الخط ظرفیت خوشنویسی را هم دارد. گرجستان کشور آب و سرسبزی است. در شمال با روسیه، درغرب با دریای سیاه و در جنوب غربی با ارمنستان و ترکیه و در شرق هم با جمهوری آذربایجان هم مرز است. رابطه اش با همه کشورهای همسایه به جز روسیه بسیار خوب است. اثر آب و هوای معتدل را در رفتار مردمانش می توان دید. برخلاف برخی از کشورهای رهیده از یوغ اتحاد جماهیر شوروی که گاهی نوستالژی زندگی بی دردسر والبنه بی مسئولیت آن روزگار را هم دارند گرچها خط قمرشان روسیه است. آنها زخم آبخازی و اوستیای جنوبی را بر سینه دارند. جمعیت کمتر از پنج میلیونی و سرزمین 69700 کیلومتری گرجستان خود را غزالی زخمی در کنار تمساح می داند. 65% مردمان این دیار گرجی و ارتدوکس اند و 11% درصدها مسلمان، 10% روس و 8% ازآنها از ارمنه اند. اکثریت جمعیت مسلمان بیش از 500 هزار نفری این کشور اهل تسنن اند و البته درگرجستان همه ادیان با آرامش در کنار هم زندگی می کنند.رودخانه کورا شهر زیبای تفلیس (آبگرم) را از وسط به دو نیم می کند. رودخانه از پرآبی گویی در حال طغیان بود. اما گویی این چهره همیشگی این رود است شیطان بازار هم دیدنی بود.

یکی از پارکهای تفلیس بازاری بزرگ و دیدنی را هرروز شاهد است. بخش بزرگی از این بازار تابلوهای نقاشی است. نقاشی گویی از سینه‌های دیرپای این دیار است. دهها نقاش گرجی صدها تابلوی خود را چیده بودند و خود زیر سایه درختی در انتظار خریداری. آنها رنگ و فرم می‌فرشند و زندگی البته ساده ای می‌خرند. قیمت‌ها ارزان بود خیلی ارزانتر از تصور ما. اما تاجشم کار می‌کرد در این شیطان بازار بساط ابزار و اشیاء کهنه، از لوسترهای قدیمی گرفته تا چراغ لاله و بویژه سماورهای روسی. تشت و مس و آفتابه و لگن و سینی‌ها قدیمی هم الی ماشاءالله. گویی بازمانده‌های یک تمدن را به حراج گذاشته‌اند. اما چیزی که خیلی توجه را جلب می‌کرد سکه‌های از رونق افتاده دوران اتحاد جماهیر و هزاران هزار مدال و نشانی است که بی‌نام و نشان لابلای آفتابه و لگنها بر زمین ریخته شده و با یک لاری (هفت صد تومان) می‌توان چند نشان سویتیک خرید و بر سینه نصب کرد. هرکدام از این نشانها با چه شور و تشریفاتی بر سینه‌ها نشانده شد. شاید اصلاً یکی از کسانی که یکی از نشانها را گرفت از شدت ذوقش آن شب آنفانتوس کرده و مرده باشد. اصلاً شاید رفیق یکی از رفقای که این مدال را مثلاً از رئیس پولیت بورو شهرش گرفته بود از حسادت تا صبح از این دنده به آن دنده غلطیده باشد و از عصبانیت خوابش نبرده باشد. کاش بود و می‌دید که حسرت بیجا خورده. نشانهای شماره یک، دو، لیاقت، شجاعت... صد من به یک غاز... کلیسای شهر مستختا با دیگر دهها کلیسای آباد گرجستان این تفاوت را دارد که علاوه بر قدمتش گفته می‌شود پیراهن حضرت مسیح را در نیز در خود جای داده. گرجیها برای هر کوی و بزرگی داستانهای خاص خود را دارند. داستانهایی که بتدریج به صورت تاریخ مردمان این سرزمین در آمده. تفلیس دومین شهری است که رسماً به کیش مسیحیت درآمد و کلیساهایش در زمره قدیمی‌ترینهای جهانند. زور سرنیزه استالین که از قضای روزگار گرجی است نتوانست پایه‌های اعتقادات دینی مردم را سست کند. دین جایگاه بلندی در این سرزمین دارد و کشیشان روزگار را در عزت و سربلندی می‌گذرانند. کلیساهای این دیار مانند اروپا مکان تفریح و سرگرمی و گذری به تاریخ نیست. مردم با اعتقاد کامل برای نیایش و زیارت بدانجا می‌روند. آدابش را به خوبی پاس می‌دارند. زنها موهایشان را می‌پوشانند و با دامن زنانه و نه شلوار مردانه به کلیسا می‌روند. نزدیک به یک قرن ستیزی بی‌رحمانه علیه دین و کلیسا گویی کوچکترین اثری بر ایمان مردم نداشت. آنها در این سالهای سخت میراث خویش را پاس داشتند و امروز به فرزندانشان سپردند. آنها برای حفظ نقاشیهای دیواری کلیساها با لایه‌ای از گچ آنها را پوشانده بودند و اینک پس از چندین دهه آن نقاشیهای دیواری را مخفیگاهش بیرون کشیدند. کلیسای سامیا بر بلندای شهر قرار دارد. راه پریچ و خم ولی زیبای این کلیسای قدیمی علاوه بر زیبایی طبیعی اش دارای دو درخت کهن سال مقدس بود. بر تمام شاخه‌های این دو درخت حاجتمندان دخیل بسته بودند. سنتی که تنها در ایران و کشورهای مسلمان می‌توان سراغش گرفت. البته گفته می‌شود این رسم از ایرانیان در این سرزمین باقی مانده. نارین قلعه اما یکی دیگر از نگینهای شهر تفلیس است که بر بلندترین نقطه شهر نشسته و برج و باروی شهر است. این قلعه همانگونه که از نامش پیداست ایرانی است و باقی مانده از دوران صفویه است. آجرهای اناری رنگ قلعه دلیل این نامگذاری است مانند نارین قلعه‌های دیگری است که در همدان، قزوین و اصفهان وجود دارد. بازدید از تنها مسجد جامع شهر تفلیس بسیار دلچسب بود. مسجدی که بازمانده از دوران شاه عباس صفوی است. مسجدی که دارای دو محراب است. اهل تسنن و تشیع هرکدام به رسم خود در یکی از این دو محراب نماز می‌گذرانند. یکدلی شیعه و سنی در طول تاریخ این سرزمین جداً ستودنی است. به یاد روستاهای کوچک خودمان افتادم که بالا محله و پایین محله هایش معمولاً هرکدام مسجد خود را دارند. دسته‌های عزاداریشان، جدا و علم و کتلهایشان با هم فرق می‌کند. مسجد جامع تفلیس به تازگی بوسیله ایران بازسازی شده. کاشی کاریهای خوب و قابل قبول بود. اما در این بازسازی هم امضای بالامحله‌هایی و پایین محله‌هایی را می‌شد دید. رنگ نوشته‌هایی بد خط با مضامینی که می‌تواند اختلاف انگیز باشد. پنج شبه دوم تیرماه بازدید موزه‌های شهر، مانند موزه جواهرات پیش بینی شده بود. موزه ملی شهر روبروی پارلمان تازه بازسازی شده. نگارخانه تازه تاسیس شهر دیدنی بود. سالنهای تودرتویی که به خوبی نورپردازی شده و نمایشگاه بزرگی از آثار نقاشی آلمانی را بر دیوارهای خود داشت. بازدید از زادگاه استالین عبرت آمیز بود. در گرجستان مجسمه‌ها هم مانند مردمانش آسوده خاطرند. ضرب المثلی دارند که می‌گویند از بین بردن مجسمه همچون دوباره کشتن مرده هاست که از کشتن زنده‌ها بدتر است. با این حال آنها این گناه را در مورد مجسمه‌های استالین و لنین مرتکب شدند. اما در زادگاهش مجسمه استالین همچنان برپای است. کتاب همیشگی اش دردست، چکمه‌ها در پای و نگاهش به دوردستها است. او در کنار خانه پدریش همچنان حضور دارد. خانه آجری و کوچک پدریش به تمامی از روستایش به اینجا منتقل شده. تخت و میز نهار خوری و صندلی‌ها همه هستند. همراه با راهنما به سوی واگن اختصاصی اش رهنمون می‌شویم. باورنکردنی است. استالین با همین واگن به تهران آمده بود و در کنفرانس تاریخی تهران شرکت کرده بود. اتاق جلساتش، اتاق استراحتش در واگن باور نکردنی بود. استالین با آن همه اقتدار و جبروت. آنکه نامش لرزه بر بدن‌ها می‌افکند امروز در زادگاهش تنها به خاطر چند لاری همچنان یاد می‌شود. هموطنانش نیز از او بیزارند. استالین هرگز چنین روزگاری را پیش بینی نمی‌کرد. او که می‌گفت قتل یک نفر تراژدی است ولی کشتن هزاران نفر آمار است. برای همین او هزارهزار می‌کشت و امروز مجسمه‌هایش آن هم در امن ترین کشور مجسمه‌ها در امان نیست. موزه استالین درست روبروی خانه پدری او و در کنار واگنی است که از حرکت ایستاده است. واگنی که هیچ سوتی و حتی سورا سرافیل هم یاری تکان دادنش را نیست. استالین تنها یک موزه است اما نه موزه‌ای برای کسب افتخار بلکه شیطان بازاری دیگر برای کسب چند لاری. چند لاری می‌دهیم و به موزه استالین می‌رویم. در میانه‌های بازدید برق می‌رود. تا آمدن برق صبر می‌کنیم. عکس‌ها، چکمه‌ها، لباس، پیپ و میز و صندلی مردی که حتی در زادگاهش تنهای تنهاست. دیدار از شهر گوری عبرت آموز بود. اما تفلیس را به حمامهای آبگرمش می‌شناسند. نام اصلی تفلیس تبلیس است که به زبان گرجی به معنای چشمه آب گرم است. چندین چشمه آب گرم از تپه‌ای نزدیک به رودخانه کورا می‌جوشد و مردمان این دیار سالیان سال از آن برای شست شو بهره می‌گرفتند. وقتی که پای شاه عباس به این دیار باز شد دستور داد حمامها را مانند همه حمامهای زیبای دیگر دروازش بر روی چشمه‌های آبگرم تبلیسیان بسازند. چندین حمام زیبا با کاشی کاریهای صفویه، دربهای کنده کاری شده و مناره‌های کوچک یادگار شاه عباس است. برای گرجیها البته شاه عباس معنای دیگری دارد. شاید هم عده‌ای به عمد قصه‌ها و افسانه‌هایی ساختند و شاه عباس را تشنه به خون گرجیها معرفی کردند. گفته می‌شود حتی مادرها بچه‌هایشان را از شاه عباس می‌ترسانند که اگر نخوابد او خواهد آمد و حساب طفل معصوم را خواهد رسید. یا اینکه گفته‌اند که شاه عباس شنیده بود که آبگرم تفلیس شفابخش است و او نخستین بار برای درمان دردپایش به این دیار آمد. و چون دردش بهبود نیافت دستور داد پاهای همه دختران زیبای گرجی را قطع کنند. برخی حتی دخترهای لنگ گرجی را از نواده آن دختران مفلوک و البته افسانه‌ای پای بریده می‌دانند. کیست که نداند این افسانه‌ها جز توهم نیست. اما هر چه هست وزیر روبرو سر میز نهار گفت که ما نباید در تاریخ زندگی کنیم. او به من دلاری می‌داد که گیریم پادشاهی ایرانی هم مرتکب ظلمهایی شده باشد ما چرا باید به خاطر کزرفتاری یک نفر از ملتی که هیچ گناهی ندارد کینه در دل داشته باشیم. خلاصه باید برای شاه عباسمان در گرجستان فکری کرد. باید تاریخ را آنگونه که هست روایت کرد. نوبت به دیدار از فرهنگستان هنر تفلیس می‌رسد. رئیس فرهنگستان آقای بوغازته و همکارانش در انتظارند. با گرمی استقبال میکنند. بازدید از کارگاههای مختلف را آغاز می‌کنیم. کارگاههای نقاشی، مجسمه و دانشجویانی که زیر نظر اساتید مشغول کارند. اما آقای بوغازته و همکارانش که تخلصش گوگی است می‌خواهند ما را غافلگیر کنند. وارد شاه نشین فرهنگستان می‌شویم. درها را با اشتیاق می‌گشایند. دیوارش نمایشگاهی از هنر ایرانی دوران قاجار است. آیینه کاری، گچبری، مقرنس و خلاصه جلوه‌هایی زیبا از هنر ایرانی که البته نیاز به بازسازی اساسی دارد و اگر به دانش نرسیم از بین خواهد رفت. آنها بیتاب این لحظه بودند و حرکت چشمهایمان را رصد می‌کردند. وقتی که گفتم البته نقاشیهای سقفی اگرهم از دوران قاجار باشد ولی تحت تاثیر نقاشیهای غربی است، آقای بوغازته شروع کرد به کف زدن و گفت اتفاقاً این بخش کار نقاشان گرجی است. پس از بازدید طولانی و گپ و گفت با هنرمندان فراوان و هنگامی که واقعا از برنامه نهار ناامید شده بودیم به رستورانی در حاشیه شهر دعوت شدیم. رستورانی سنتی، و زیبا که چشم اندازش رود پرآب شهر بود. مانند گرجیها پس از ساعت چهار بعدالظهر مراسم خوردن نهار آغاز و تا ساعت شش طول کشید. از اینکه برنامه به درازا کشید و حضور در یک مراسم بسیار خوب رایزنی درخصوص شاهنامه فردوسی را از دست دادیم جا داشت که متأسف باشیم. بازدید از اطاق ایران در دانشگاه ایلیا چاچاوادزه بسیار امید بخش بود. در اطاقهای ایران که به همت نمایندگی فرهنگی کشورمان در چندین دانشگاه برپاست خبری از بازگانی و تجار نیست. در این اطاقها فرهنگ، زبان و ادبیان فارسی دادوستد می‌شود. اتاق البته کوچک ولی با صفایی بود. مسئول این اطاق خانمی بود که با تمام وجود ایران را دوست داشت و خود را سرباز زبان و ادبیات فارسی می‌دانست. تلویزیون اتاق روی شبکه جام جم تنظیم شده بود و درو دیوارش ایران بود. دست میرزاد گفتیم به آقای خزاعی که چنین فرصتهایی را آفریده است. در جلسه‌ای که پس از این سفر خدمت اساتید خوشنویسی داشتیم خواهش کردم که دانشجویان ممتازشان ابیاتی از بزرگان ادب فارسی را به خط خوش بنویسند و پیشکش دانشجویان فارسی پژوه این دانشگاهها کنند که استقبال شد. امیدوارم به زودی تحفه هنرآموزانمان راهی دانشگاههای ایلیا و کوتایسی و یوانه جاواخیشویلی ... گردد.

پایان پیام.

